

دست قلم را چوب عجز بسته شاید در ربع سکون خانه چوبین
 را مانند مردم آن ملک در ترصین و تزئین و نقوش نه تواند ساخت
 و اطراف این نشین را با انواع شبکه های چوب نسبت کار
 تقطیع کرده و در بیرون و درون به آئینه های برنجی مصقل چنان
 ترصیع نموده که چون بر تو افتاب بر آن می تابد چشم از
 لمعات شمعش خیره می شده و در ۱۰ هزار کس یک سال
 کار کرده تا این خانه با تمام رسب و در یک سر این نشین
 بر چهار ستون محاذی هم حلقه نصب کرده بودند در هر ستونی
 سه حلقه هر کدام را از او شکن در آن مکان نمودی تختی در وسط
 آن اساطین از بدنه بکذاشته و نه شامیانه هر یک از آنهاش
 دیگر بالای آن تخت بر آن حلقه های بسته در اجه بر زبر تخت
 در زیر شامیانه قرار می گرفت و نقاره چبان دهلی و دانه میزدند و
 داین دانه چیز است در وسط از روئین ساخته شده بطریق
 گهریالی که گهر یا لیپامی خوانند و هنگام باد دادن و سوار شدن
 راجه و سوار می بود کنه هر گاه بجای تعیین شوند دهلی و دانه می
 نوازند که آلات اتساب ملایر و دیشس هر وی که تیغ زبان
 فرس را پیش از لغت غرب مصقل نموده می گفت که
 طاس رویین که در شادمانه مذکور است هجارت از همین

داند است و الله اعلم بالصواب دیگر خانه ای چوبین مقطع و
 مزین مستحکم طویل و عریض بسیار که درین محوطه بودند مزایا
 و خصایص آنها دید نیست نه شنیده نی اما هیچ کافر ابدون انضمام
 آن ملک با سایر ممالک محروسه بادشاهی دیدن این خانه
 نصیب نگردد تا یابی که مامتا شده بودیم نشود و در بیرون
 محوطه این خانه دیگر بهت سکونت راجه در کمال نزهت و صفا
 ترتیب یافته و بهو کنهها در حوالی خانه راجه منازل در نهایت
 لطافت و مناسبت ساخته هر چو کن که بهتاهرت راجه ممتاز بود
 باغی در فایت پاگیرگی و طراوت و بره ورتالابی بسیار بصفا و
 عذوب درون خانه خود داشت السحق مقامی خوش و مستزهی
 و کانس بود و بجهت کثرت در طوبت در سم آن دیار نیسب
 که روی زمین را صحن خانه سازند بنگه بالای پیمان که عبارت
 ارتالار باشد مکن سازند

• گفتار در سبب توجه رایت منصور از کهرگانو جانب مشراپور

• و مقرر شدن تهاجمات جهت استیصال آشامیان مقهوره

راجه و سایر مقامهیر که حالک سالک فرار گشته بجهت
 مختلفه آوار داشت ادبار شده راجه خواست که بگوستان
 قوم ننگه در آید آن گروه دریم شکر گردان شکوه بین معنی

را ضعیف نشدند مانند قومی اند در جبال جنوبی آشام خاکن سرخ
 و سفید پوشن ظاهر و بد باطن در کثرت از گرده یا جوج
 و با جوج در گذشته و در ضخامت جبه و قوت جسمانی پنجه در
 پنجه عادیان انگنده مانند و خوش و بهایم عربان ترد کنند و در
 کوچ و بازار حضور رعیت و سردار بی تکلفانه با ازواج
 بمجامعت نمایند و زنان این قوم غیر از پستان هیچ عضوی را
 نیوشند و گویند اعضایی که در چین انفصال از بطن مادر
 مشاهده هر کس گشته اخفای آن عبث است پستان را
 که بعد از آن بر زمی نمایند باید پوشید چندی از شاهپیر
 این قوم چون بملاذمت نواب مستغنی عن الالقاب آمدند
 رنگهای سیاه بسته و بالای رنگها کوز بهاد و خسته و برد و روی خود
 نیشهای گرا از جمایل کرده و موی سیاه در از بر گردن
 فرو گشته بودند بیشتر هر به این قوم از و بین است راجه
 چون از در آمدن بان کواستان ممنوع شد مع هر بهو کن نامروپ
 رفت این نامروپ قطع زمینی است از جهنم در جوف سه
 کوه شامخ افتاد و در بدی آب و هوا از چاه بابل زیاده
 آتشها گویند که اگر طایری بر فضایش بر زند شهپر حیات
 اند از دو فولاد اگر بزینش رسد چون موم بگدازد * شعر *

* محمود غمومش و زان در صحاری *

* حمیم حجبش روان در مشارب *

* هوایش ز فرط حرارت بدمی *

* که چون موم می شد دل سنگ ذائب *

بر هر که راجه غضب کردی اگر بشمشیر فهرش نواختی بتوطن
 در آن مکان ماسور ساختی تا ملک الموت با حواشش پرداختی
 بگردان داد که اسپ تواند رفت جانب موضع تمام که در سمت
 شمالی کهرگانون واقع است ابتدای این راه قریب به نیم
 کوه جنگلی است انبوه که پیک ضمیر بسی باریک شود تا
 اندیشه قطع یک قدم از آن نماید بعد از آن تا پنج شش کوه
 دره ایست پر سنگلاخ و دحل و طرفیش دو کوه مرتفع تر از
 از ایوان زحل بر کائین جماعه از متحدین کوهستان جنوبی
 مقر خویش ساختند و سایر بهو کنهها با جمعی کثیر و جمعی غفیر
 آن روی آب دهنگ جزیره را که مابین بحر برهما پتر و نهر دهنگ
 افتاده مناص خود گردانیدند درین اثنا دو سه شبانه روز باران
 بارید و بادهای تند وزید و آب در خیام وارد و فرسش گردید
 و موسم برسات نزدیک رسید اگر چه مرکز خاطر حرم
 اندیش نواب مستغنی عن الالقاب آن بود که بلکه هوگر

رفته ایام برسات در انجا بی تشویش ضمیر از وصول آذوقه
 و تنقیص غله بسر آرد اما از زبان آن قند و ذغالنی مکان مسروع
 گشت که بنا بر دو علت عنان عزیمت بان خوب غیر منصرف
 گردید یکی آنصاف منصفه بان بصفت عدم فراغ از عرض
 اموال مفتوحه و بیم عدول اقبال و حشی از انقباض که به تحقیق
 با بر ادنی گذاشند و بر تفرقه بری که روانه می شدند تا رسیدن
 بر سات بنامه و گرنی رسیدند لهذا عزیمت بخشم بود
 نهدا بود که سه و نیم کرد و بیشتر از کهر گانود در دامن کوه مابین
 مشرق و جنوب بود و قابلیت اقامت در در شکل
 داشت صحر شد و میر مرتضی بار احو امر سنگ و پنجاه نفر
 مسی بسواران تاینان سبد مالارخان و برخی از بند و قچیان
 بمحافظت کهر گانود گرد آوری اسباب توپخانه و میر سید محمد
 دیوان تن جهت استمالت رعایای انجا تعیین گشته و
 راقم حروف نیز بنا بر امری که در ایضا ح آن زیاده احتیاجی
 نیست در کهر گانود متوقف گردید و طاوت و مرات اعطاء
 انحضاض که بی سابقه خدمتی و لاحق رتبهی در ملازمت ملوک
 می باشد چشمید و نه الحمد که در اندک روزی آن سخط بر حمت
 و آن قبض به بسط مبدل گشت سبحان الله در مد غفلت

دیدم مردم را طرفه فرو گرفته و از آسمان و قامت کار و غایت روزگار

انگهی عیاضه * * شعر *

* درین غم بزندان بعدی اسیر *

* که دارد قلان قرب میرود زیر *

* اگر حکم غفلت سبق نیست *

* چرا شک بر قرب حق نیست *

و مقرر شد که میر مرتضی از اسباب توپخانه را بجا آنچه داند که

در کار است نگاه داشته تر را بجهانگیرنگر ارسال دارد و محمد

عابد بیوتات نیز مامور شد که عرض اموال راجه دیده هر چه بجهت

طلب دارد تا خواهد شود بانهار ساینده مابقی را بجهانگیرنگر

مرسل دارد و محمد ظلیل که جو اینست بفقون کمالات مهندب

و مرویست بصوف فضایل مودب اما بنا بر اقصای زمانه دون

پرور ضعیف طالع و مجهول القدر با سینی و محمد اشرف

بدار و فکی اموال مقرر گردیدند و سکه برنقره و مس زده

و جواهر و پیه و فلوس را از نام نامی بادشاه عالمگیر گیتی سمان

خداوند ملک زیب و زینت بخشیدند و میر مرتضی بمامور به قیام

نموده فرستادنی را بجهانگیرنگر فرستاد و نگاه داشتنی را

در کهرگانو نگاه داشت و میان خان با جمعیت خود و شردند از

تا بنیان امرانقره شد. موضع سلماقی که در دامن لوه جنوبی
 کهرگانو واقع است و بر کسائین با بسیاری از ملایعین در آن کوه
 اقامت نمود و مزاحمت بتوطنین آن قسمت می رسانیدند
 رفته بحراست سکنه و تنبیه مترود اشتغال نماید و غازبخان
 ملازم سرکار نواب مستغنی عن اللقباب با برخی از سوار
 و پیاده به تهمانه داری موضع دیوتانی که مابین کهرگانو و سلماقی است
 معین شد و تهمانه داری کنار دریای دهنگ بجلال خان
 دریابادی ملازم سرکار معوض گشت و اکثر دریابادیها
 بر فاقشس ماورد گشتند و تاریخ بستم شهر شجیان سنه
 مذکوره سوکب نصرت نشان کوچ نموده. موضع شهر اپور نزول
 فرمود حسب الفرموده آدم خان با فوجی سنگین هشت کرد
 بیشتر از شهر اپور قریب پرگنه ابی پور رفته تهمانه حاجت مومی
 الیه را مکرر با مقامهیر محاربات عظیمه لیل و نهار اودی نمود و در جمیع
 معارک بفتح و فیروز می اختصاص یافت و همچنین مقهوران
 آن روی آب دهنگ چند دفعه شنجون بر جلال خان زدند
 و در هر کت منجزول و منکوب گردیدند و بکرات سسی چهل
 هزار آشامی نابکار در روز و شب قاصد محاربه آن شجاع
 خصم افکن شده در هر مرتبه معدود ناممهور بکشتن داده غایب

و فاسر و نهزم گشته و آواز شجاعت و مبارزت جلال خان
 و سایر دریا با دیها آویزه گوش سکنه آن دیار گشته
 صیت توجیه آنها من اوله الهی آفرید بهر جانب که اشتها گرفت
 اجتماع آشامی در آن سمت با تشا رتبه یل یافت
 و توقف میان خان در موضع سلامتی باعث رفاه حال و فراغ بال
 رعایای آن صوب گردید و چون پیشگاه شکر طغراثر کهر خانو
 بود و اندیشه آن می رفت که عتقا پیرانجم نمود علی الغفله
 تاخت آرنه و بهر جهت عدد سواران که بکار آیند بصدفی رسید
 و شمار پیاده از دو نیت نمی گذشت و راه امر سنگه با مردمش
 کنار ناله دیکو بیرون محوطه خانه راجه جانب جنوب مورچال
 ساخته نشسته بود و میر مرتضی و میر سید محمد با تا بینان و مردم
 سید سالار خان و بیوتات محمد خلیل و محمد اشرف و محمد زمان
 عرب و سودا و اراق و غیره درون خانه راجه نزدیک پهمه
 دیواری که محل انضباط اسباب و اموال و ارتباط اقراس
 و اقبال بادشاهی بود می بودند میر مرتضی با آن جمعیت قلیل
 مسلح و کهن مع اسنپان در دزیر زین تمام شب سر به شهر
 در چشم کشیده تا سحر گوش بر آواز می نشست و شجاعت
 موروثی سیادت و تهور مکتبی اشمیت مشارالیه را از

طلب کویک مانع می شد القصد اکثر مواضع دکن کول بنصرف
 اولیای دولت بادشاهی در آمد و در پایا نیز الا باشد بمساکن
 خود قرار گرفته اظهار اطاعت و هواخواهی نمودند و قاطنان
 او ترکول نیز در فکر ایلی و انقیاد بودند که زمانه نقشی دیگر بر آب زد

گفتار در وصول ایام هر سات هر سخن و ظهور انواع فساد و فتنه *

درین اثنا جنود هند و قطاع الطریق سحاب که مانند کفره آشام
 از وصول سپاه اسلام حجاب خفا و نقاب اختفا بر و کشیده
 بودند سه بشورش بر آورده در میدان آسمان جولان
 کردن گرفتند آتش باز هوا موشک برق دو اندین آواز نهاد
 و اسرافیل سما صورا عدد میدان گرفت تیرگی ابر چون
 زلف معشوقان رخسار مهر و ماه بظلمت بر آسخت و دیده
 گردون قطرات عبرات بروجنات ارض مانند چشم عاشقان
 فرود بخت نهر طریق بحر گرفتند و ناله سبیل درینا پیش کردند
 سیلاب کافر زمان و زمین را احاطه نمود و گل ولای تکره مکان
 و مکین را فرو گرفت مقهوران آشام که از سهم مصمصام
 و ن آشام دلاوران ظفر فرجام در مغارات و آجام خزیده
 لیمانم بودند سه بفته و فساد برداشتند بخت جانب
 دیو لگانو هجوم کرده با اتفاق جمعی که اظهار انقیاد نموده در موضع

مذکور آباد شده بودند بر علی رضا تهمانه دار شنجون زدند
 تهمانه دار چون این روز را در نظر داشته لمحه غافل نمی بودهای
 قرار استوار کرده بیدار فیه و مقاتله پرداخت و بظفر و نصرت
 فایزگشته حقیقت را عرضه داشت * شمر *

چه نیکو متاعیت کار آگهی * کزان نقد عالم مباد انهی
 خواب مستغنی عن الالقباب یادگار خان اوزبک را فرمود
 که بدیوگانو رفته تنبیه ستمردان نماید و تهمانه دار انجام باشد خانذ کور
 خود را بوضع مسطور رسانیده آتش فتنه مقهوران را که
 مشتعل شده بود به آب تیغ منطفی ساخت درینو لاکشیمای
 اذوقه که از لگو گردوانه کهر گانوشده بود و این حسین داروغه نواز
 شش جلد و چهارده کوسه پر ساز سرداری محمد مراد
 که در سلک بنده های بادشاهی انتظام داشت بدرقه
 آنها گردانید محمد مراد مذکور دوسه جا جمعی از آشایهارا که
 بر سر راه پیش آمده بودند پس نشانید اذوقه
 را بکهر گانورسانید مقامیر چون از دیول گانوغایب و خاسر
 گشتند با ظبه مو فوره غره شوال بر سر انور بیگ
 تهمانه دار کچی پور تاختند و او بزر و بارودی تهور بر انها ظفر یافت و
 به فراغ بال در مسکن آرام گرفته به حرم و احتیاطه پرداخت

سپهر زمان عطف عنان نموده چون بلای ناگهان بر سرش
ریخته و با سعد و دمی شربت شهادت چشایند * شعر *

* بخاوشی ز مکر دشمن در رک شد ایمن *

* چو تو سن گوش خوابانده لکه داد و فنادارد *

و گنجپور بنصر فدا شامی مقهور در آمده آن روی آب
و هنگام از محاذات ترهانی و گنجپور تا حوالی لکهنو گور پالها
ساخته مانع رسیدن رسد به شکر ظفر اثر گشته چون این معنی
نواب مستغنی عن الالقاب رسید سرانده از خان اد ذبک
را به تهازه داری گنجپور و اطفا می نماید فتنه جماعه مقهور ما مور ساخت
مومی الیه بذل جهد نموده و از کل ولای نارا گذر شده چون بوضع
تیک رسید و عبور از ناله های پیشش موضع مذکور بدون کشتی محال
دید حقیقت عرضه داشت کرده منتظر جواب نشست نواب
مستغنی عن الالقاب فرمود محمد مراد که بانوازه از لکهنو گور آمده
سه جابه و هفت کوسه دیگر را که در کهرنگانو بودند ضمیر نوازه
همراه خود کرده و کشتیهای خالی بیویاری که برای آوردن اذوقه
به شکر فازم لکهنو گور بودند بد رفه شود و چون بوضع تیک رسد او
و سرانده از خان از خشکی و تری بر سبیل مرا فقت طی
سافقت نمایند محمد مراد سرانده از خان را از آبهانگذرانده و سرانده از خان

خان سرد و معاون نواز محمد مراد باشد چون تقدیر ایزدی به انقباض
بعضی مغروران شکر اسلام از خواب غفلت سهل
انکاشتن کار به آشامی و تسخیر ملک آشام تعلق گرفته
بود تیرتد بپیر بهد ف مراد جایگیر نگشت بعد از آن که بپیر مرتضی
سامان و سرانجام محمد مراد را بروجه اتم واکمل کرده روانه نمود
چون مشارالیه در مکان مسطور بسراند از خان رسید
به اتفاق روانه شدند بر سرنا که اول که بر سر سراند از خان
بود و بینهما مخالفی روی نموده چهاردهم شوال سراند از خان
به تیک پس رفت و محمد مراد پیش روانه رسیدن محمد مراد
غاز شام به منزل و پدید آمدن کشتیهای مقاپیر از روی آب
و هجوم ملاعین بر ساحل معا اتفاق افتاد محمد مراد و رفقا از
ملاح و سپاهی و لشکری و بیوپاری بی تحریک سیفت و سنان
و تصدیع استمال تفنگ و تیر و کمان جلد و چسبان خود را
بکنار انداخته در سرعت پیسودن راه ترمهانی درنگ نکردند
و سوای معدودی از کشتی های مردم خان عالیشان دلیر خان
که افاغنه بر آنها سوار بودند و به مجروح ظهور کشتی های غنیم سمنابین
مرکوبه را جانب آنها رساندند و بزور بازوی غلاوت از میان غنیم
گذشته سلامت بدیوگان نورسیدند جمیع نواز به باد شاهی

و لشکری و بیویاری هر بار و تمام خاز مفت و آمان به جنگ
 آشامیان و در آمد موجب از دیاد مواد جرات و جسارت ایشان
 گشت و در آمد و شد بیویاری و رسیدن رسد و شد
 و چون دست آب دهنگ عرصه جولان برد ریابا دیها تنگ
 ساخت و سیلاب کوه سلما تتی زنجیر بردست و پای اسپهان
 مردم میانه خان نهاد بعضی مقام پیر از آب دهنگ گذشته و برخی
 از بالای کوه سلما تتی پها ئین آمد . بی تخاشا مزاحمت جو اشنی
 کهرگانور سائیدن گرفته و در اندیشه دست برد بشهر مذکور
 نمودن گردیدند میر مرتضی در هشیا ری و پیداری پیش از پیش
 کوشش نمود با وجود قلت معاونان و کثرت معاندان در ثبات
 و تمکین و عدم طلب ناصر و معین گوی و قار از کوه زمین
 و نصب السبق قرار از کوه سئین در بود . * شعر *
 * مرد آن بود که دل نبرد هیچکس زجا *
 * لوبست السجبال او انشقت السما *

و قریب بدو از ده هزار مشهور قازی خان را که بایست سوار و
 پنجاه پیاده تهمانه دارد و یوتانی بود قتل نمودند آن مرد مردانه از نحوه
 بانس که جهت سکونت و پاس ساخته بود بیرون آمد و
 و استپ جلالت بهمیز شهادت بر انگیزه با بعضی از سواران

همراه خود بران گرده بی مرده تاخت اتفافا سوار آن ملاهین
 برادرزاده برکسائین که حریف را جزو ضعیف دانسته پیش
 از هر خود را بدروازه محوطه رسانیده قاصد شکستن آن و گرفتن
 غازیان بود با ابراهیم خان نمی از ابراهیم خان غازیان مقابل شده
 شمشیری برهستانی اسپ ابراهیم خان رسانید و اسپ چراغیا
 شده سوار بر زمین غلطید و خصم با تیغ کشید دبر سرش دوید
 ابراهیم خان جت و چابک بر حسد به آن مقهور در آویخت
 و بر زمین زده بر خم جسم هر خونش بخاک مگر که بر آویخت
 و من العجایب آنکه معاد و نان طرفین از دور تا شای نبرد
 مناصمین نموده هیچکدام پای با عانت رفیق خویش پیش نهاد

* شعر *

تا بدانی که وقت پیمایج * پیکس مر ترا بنا شد ایج

مقهوران بگردگشته شدن سردار پس سرخارید راه
 انزام پیش گرفتند در دامن کوه بنفکر انتظام و انتقام
 و اجتماع دیگر ملاهین نشسته و از وقوع این حادثه رعایا که اظهار
 اطاعت نموده در حوالی کهرگان و نواحی آهرا پور و حوالشی
 تمانه آدمنان آباد شده بودند در ظلمت شب و روشنی روز
 آنها از فرصت نموده شروع در فرار کردند درینولاد انوار

افتاد که کوچ بهار را اپیم نراین باز آمد ، متصرفت شد و آخر الامر
 بر طبق * لسان الازاجیف مقدمه العون * ان خبر بصدق مقرون
 گشت تفصیل این اجمال آنکه مقصد بیان مهام مال از مال کار
 اعیان و زاید ، بفراغ بل بدستور بحال ممالک مسخر و سه
 شروع در جمع بندی و مطالبه اسوا ل از رعیت نمودند و عایا
 از مشاهده این معنی که هرگز در تخیله ایشان صورت نداشت
 بود متفرق گشته خوانان راجه گردیدند چه قوانین و دستوری
 که در اخذ مال معمول ممالک بادشاهی است در سرزمین
 معمول زمین را انانجا تحمل نمی آید و آن منتهی و ل این مقدمه را
 دولت غیر متصرف دانسته از کوه پانین آمد و جمیع مردم
 آن دیار بدو پیوسته گفتند *
 ز تو رایت دولت افزایش * ز ما در رهت جان و سر باختن *
 و بر سر محمد صالح منصبه ارا که در کتله بادی بر سر راجه
 بود ریخته با اکثر هم انانمش بقتل آوردند و ابواب وصول
 را سد را بر مردم همراه اسفند یاران سد و ساختند
 و راجه بخان مذکور پیغام نمود که سلامت بملک بادشاهی
 رفته خود را در معرض هلاک نیارد خان مشارالیه چون قوت
 مقاومت در خود ندید و اقامت را موجب اضماعت چندین هزار

نفس دانست مضمون * و لا تاتقوا باید یکم الی التهاضة *
 در خاطر گذرانیده ، بگهواره گهات رفت و متعاقب عسکر خان
 نیز بگهواره گهات رسید چون قدرت بر استرداد مالک
 نه داشت تقاعد و رزید القصد چون احوال حوالی کهرگانو و تهانه
 غازی خان بعرض نواب مستغنی عن الالقاب رسید
 ابوالحسن خالوی مرزا بیگ شجاعی را که در مالک مشاهیر
 ملازمان نواب و الاقدر منتظم بود به تنبیه مقهورانی که چند جا
 در حوالی تهانه غازی خان مورد حال ساخته در حدود تاخت بر تهانه مذکور
 نشسته بودند روانه شد و بمقصد رسید ، مقهوران را مقتول
 و منہزم و مورد چالهارا معدوم و منہدم ساخت و جماعه اغران
 و پنجاه سوار دیگر از سید سالار خان بخواست کهرگانو تعیین شدند
 * گفتار در بیان رفتن فرهاد خان جانب لکھو کو
 و قضایای عجیبه که روی نمود در آن سفر و مراجعت
 نمودن مشارالیه از راه سلامت و ظفر بتقدیر ایزد دار
 چون حقیقت کیم پائی محمد مراد و در از دست اهل فساد سیر
 نواب مستغنی عن الالقاب رسید فرهاد خان را با فوجی
 آراسته و قشونی پیراسته از ملازمان سرکار خود و تابیان امر
 و قراولخان و دیگر مردم بادشاهی ما مورد ساخت که بلکھو گرفته

کشتیهای رسد را همراه گرفته بشکار لفظ را میبارد و در رفتن و آمدن
مقایسه اطراف را تشبیه بلیغ نمود در او از حسن و فاشاک وجود
آنها مصفا سازد و سرانجام از خان را در کجپور نگاه داشته
در تهمانه میر نور الله و محمد مقیم و نیز جمعی دیگر را بعنوان کواکب
بگذارد و بند و بست تهمانه جات سردار را نوعی نماید که من
بعده خارج تعرض ما عین در دامن متردد بین نماید و ابو الحسن
را که تشبیه مقهوران سست دیوتانی نموده عازم حضور
نواب مستغنی عن الالقاب بود نیز فرمود که مع مردم همراه
خود رفیق و تابع خان مشارالیه باشد و سرداری مجموع
سپاه سرکار که همراه خان مذکور اند بر داری و خان مومی الیه
بتاریخ هیزدهم شهر شوال در روزی که هوا از تراکم امطار چون
قلوب کفره آشام مکدر و ناله دیکهو از تلاطم امواج مانند
فاطر شکر اسلام مشوش بود وقت شام بکهر گانورد سید
و بساعی جمیله میر مرتضی سرانجام کار و بارش به نیکوترین
وجهی انتظام یافته همان شب بکشتی از دیکهو عبور کرد
و ابو الحسن از آن روی آب دیکهو رفیق خان مشارالیه
مگشت فرادغان پس از طی بسیاری از ناله و دحل بصد
تشدیش و جیل چون بوضع نیک که ما بین ترمهانی و کجپور

است رسید صحرا را در یای شموج ترا از نهر دهنگ دید
 و در گرداب یرت و اندیشه فرود رفته هر چند در جست و جوی
 راه دست و پا زد بجای نرسید و بنا بر آنکه باران از آسمان
 می بارید و آب از زمین می جوشید شکر نگاه را سیلاب
 فرو گرفته خیام چون جباب بر روی آب نمودار گشتند و سواران
 تمام شب بر پشت اسب و پیاده اسب با ایستادنند لا علاج
 خان مذکور روز دیگر سر انداز خان را که در موضع مذکور محصور
 مقهور موفور بود همراه گرفته معاودت نمود پس از آنکه همه جاتا
 کرد در آب می راندند قریب به ترمهانی بوضع رسید که مقامه میر
 انهار عمیق و جدا اول عریفه حفر نموده به بحر بر آشوب دهنگ
 متصل گردانیده و بر سواحل آن مورچلهها ترتیب داده و مردان
 کار و آلات پیکار استوار کرده را در مراجعت راه و در
 ساخته بودند در بین اثنا بسیاری از ملاعین آشامی با هوکنهای
 نامی بر کشتیها نشسته و اطراف افواج را اطافه کرده شروع
 در قوپ اندازی نمودند و از مورچلهها نیز دست با استعمال
 آلات حرب کشادند فرادغان و هر انش از هر جهت خود
 را غریق بحر بلا و وفادیده آشنائی جز فضل ایزدی و دستگیری
 یغرا از لطیفه غیبی ندانستند نه کشتی داشتند که به خیال مدافعت و

مقاومت عبور نمایند و نه از ذوق ماند بود که قوت لایموت حازند
 ناچار رضا بقضا داده و دل بوعده * لا تقنطوا من رحمة الله *
 قوی داشته بالای آلی که محاطه آب نبود فرود آمدند و پشت
 بوساده * ولا تياسوا من روح الله * نهادند و چون پرتو این
 تبر بر پیشگاه ضمیر نیر نواب مستغنی عن الالقاب یافت
 حمد موسی یسگ یک تازخانی را فرمود که با فوج عظیم از ملازمان
 سرکار رفته مقهوران را که بر کنار ناله های میان راه فراد خان
 شمع گشته مورچل بسته اند پراگنده خاز و مشارالیه بجد
 وجهد مورچل خود را به ترمهانی رسانیده چون لحظه باعظه آب در
 طغیان بود توجه بمقصد توانست نمود استماع این حالت
 موجب ضحرت و حیرت مامور و امیر و صغیر و کبیر ارددی سپهر
 نظیر گشت امارت پناه دلیر خان خواست که پیاده واسپ
 طرح داد و ویلانی را که هر یک مرکوب چندی از راست بازان
 بساط نبرد باشد پیش رانده رخ بران عرصه نهد و فرزین بند
 قایم مورچلها را در هم شکسته و غایبان مقهور را بدست
 بردی قوی شهمات سازد و بدین منصوبه فراد خان را از غزای
 خطر خلاصی دهد چون اندیشه آن بود که حریف زیر دست
 که ساعت بساعت نقش ز یاد می آرد غالب آید و مهره

مراجعت خان عالیشان نیز در ششدر تعذر افتد و یکبارگی بازی
از دست برود نقش کعبین این اراده هم بر تخته ضمایر دست
نشست لاجرم دست از تیر باز داشته پای در دامن
اصطبار پیچیدند و روی نیاز بدرگاه کریم کار ساز و رحیم
بند و نواز آورده نجات آن محصورین از حضرت ارحم الراحمین
مسئلت نمودند تا آنکه بودای فحوای * شعر *

* بخاکار چو افتاد خدا ساز شود *

* گره فطره بدریا چو فند باز شود *

سهم مستخرجه از کما تمانه * انما اشکوا بثی و حزنی الی الله *
برهت * فاستجاب لهم ربهم * رسید و صباح بخاح * وانجینا کم
من آل فرعون * از مطلع * و کذکنتجی المومنین * بر میدببین این
کلام و توضیح این ابهام آنکه تا یک هفته مقاپیر از کشتیها و مورچل
خیره و دلیر باند اخن توپ و تفنگ و تیر بران طایفه اسیر
پرواختند و چند مرتبه از کشتی پانین آمده و پای جرات بر آل
گذاشته حملات متواتر نمودند فرادخان که کوه کن یستون معرکه
رزم است حمله های مقهوران را حیل های شیرین دانسته
بقبال خسروانی باسینه کشاده پیش می رفت و به تیشه
آتش بار شمشیر صاعقه کردار جوی های خون از ابدان غار ابدان

آنها می راند نوبتی مقهور بسیار از کشتیها پانین آمده و بای جرات
 بالای آل نهاده شود معدودی از راجپوتان راجه سبجان سنگه شدند
 فرادخان بر این حالت اطلاع یافته خود را بدان موضع رسانیده
 و راجپوتان را اشاره نموده تا بمقتضای * الحرب خدعة * همان گردانند
 و مقاپیر بمیجا با نزدیک آمده از کشتیها دور افتادند خان مذکور
 تدبیر موافق تقدیر دید و بر آنها حمله کرد و اکثری را غلبت شمشیر خاخنه
 چند کشتی را تصرف گردید و چون انا فانا بجوم مقهوران طفیان
 و از وقت شکر بیان نقصان می پذیرفت و گاو ان شکر آخر شده
 نوبت تغذی با سپان رسیده بود خان و تابعان قتل را بر اسر
 و غرق را بر جوع مرجع داشته قرار دادند که بر کشتیهای مغرور و
 قاپه که از درخت کیله و نی ترتیب یافته باشد سو او شده و دل
 بد زیاداده بر سر آن خاکساران باد پیمانهازند

* یا با مراد بر سر گردون نهند پای *

* یا مرد و ارد در سر همت کته سر *

روز دیگر که شکر رومی روز بر کرده زندگی شب تاخته سر زدن
 آغاز کرد فرادخان و جمعی از پر دلان بر کشتیها و قاپه سو او شده
 و مشبث بعروة الوثقی * ومن يتوكل على الله فهو حسبه * گشته بر
 سخا ذیل حمله و رگ کرده اند مقهوران که گمان انگخار و عجز جنود

ظفر و در سپرده و از معصومون * * شعر *
 * یار افد اللیل و مرور اباوله * ان الحوادث قد تطرفن اسحارا *
 غافل گشته تمام شب شادان و بر بستر غرور و نسیان بودند
 از مشاهده این حال مجال قرار محال دید و راه فرار پیش
 گرفته فرزند خان شکر ملک بنان بجای آورده بر چهل و یک کشتی
 که از مخالفان مقهور گرفته بود و اکثر کوسه بودند شکر را از آنها
 گذرانید و اوایل سحری از لیالی او آخر شهر شوال سه چهار
 باسریه که فرزند خان مع عرضه داشت جهت ایصال مرده
 فلاح و فیروزی بموکتب ظفر قرین فرستاده بود بکهرگانونزد
 مهر مرتضی که گوشش بر آواز این خبر و چشم بر راه آشنامیان
 شوم اختر از شام تا سحر چلند و بر و شمشیر بر کمر می نشست
 آمدند و با ستماخ این بشارات اسماح تند ساختند * غ *
 * چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی *

میر شاد الیه همان لحظه بدو قهر راه آنها کرده بکنهرا بود روانه نمود
 و چون فرزند خان بنهانه مجده مقیم رسید و شنید که مردم آباد شده
 قرای این نواحی درین چند روز غایب بوده اکنون که حاضر
 شده اند اکثری خسته و مجروح اند و این صورت دلالت
 بر شراکت اینها با آنها نیکه دور شکر خان مذکور را فرود گرفته

حرب می نمودند می کرد محمد موسی بیگ را فرستاد تا آن
 دیهات را تاخته بقتل رجال و نهب اموال و سببی نسبا
 و اطفال اقدام نمود و بیم مادی بقعه و فراخان منصور و کامیاب
 سعادت حضرت نواب مستغنی عن الالقاب دریافت
 و شرف احماوز یاد داد از تعداد و دربار اشس مبنی دل افتاد
 چون حقیقت تاخت دیهات اطراف تهازه محمد مقیم معروض
 گردید استیجال مقهوران مستحسن و سببی ذراری و
 نسوان ناپسندیده نمود و بنا بر فرموده مجموع سببیا مطلق
 العنان گشته راه مساکن خویش گرفتند را قهر حروف از
 زبان خان مذکور شنیده که اکثری از ان مقاهیر که بمکا سرود
 مقاتله شکرما قیام داشتند جمعی بودند که پیش از ایام برصات
 ملاذمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیده و سهر اپای
 و لاسبایا فیه در دیهات خود آباد شده بودند و من انهارا
 می شناختم *

* گفتار در مورد و دشمن راها و برخواستن *

* تهازه ها و دیگر قضایای متفرقه و امور متنوعه *

پس از مراجعت فرادخان راه بالکل منسد و بخرگی مقاهیر
 زیاده از هر گشت و بسبب طغیان آب قریب بان شد که

برکس در هر تهمانه که باشد مجال خروج بر و از جمله محالات
 و ایصال کوکب با و از مقوله تمتعات شود بنا، علی به انواب
 مستغنی عن الالتقا ب فرموده که آدم خان از ابهی پور آمده
 بار دوی ظفر قرین پیوند و مردم دیگر تهمانجات بکهرگانو آیند و
 سرانده از خان و میانہ خان آن روی آب ناله دیکهو بمسکافظت
 سکه انجا قیام نمایند جلال خان و سایر دریا بادیها و غازیخان
 و محمد مقیم با هم امان این روی آب بنزد میر مرتضی باشند چون
 آدم خان از تهمانه ابهی پور عازم مراجعت گشت مسلمانان آن نواحی
 که اظماره خواهی کرده آباد شده بودند گریختند و کشتیها را
 بردند لهذا مشا را لیه در چین عبور از دونا له که بر سر راهش
 بود تعب مو نور کشید و سرانده از خان و میانہ خان سر زبینی
 که سه طرفش را ناله دیکهو محیط بود محل اقامت ساخته
 بر سستی که آب نداشت دیوار مستحکمی کشیدند و توپ
 و زنبورک بالای آن چیدند و رعایا ازین دیوار خارج افتادند
 شبی غلبه از مقامه پیر آمده اکثر رعایای آن طرف آب را
 طوعاد کر تا بردند و جمیع رعایای آباد شده حوالی کهرگانو و
 تهر پور از آشامی و غیره فراری شده نزد راجه و بهو کنها
 رفتند بگر بعضی از مسلمانان و معدودی از هندو که اندیشه

سیاست راجه و شوق تماشای هند و ستان موجب قعود
ایشان از قیام بگریز شد در شهر ابود و کهرگانو ماندند و در
شدت و رفا سهیم و در جنگ و و غاشه یک موکب
ظفر هر یک گشتند و هنگام معاودت هر اده شکر اسلام
خود را از نظام ظاهر آشام بد راند اختند و بر غمی از صنایع و محترفه
را که آثار فراد بر ناصبه را در کار آنها هوید ابود میر مرتضی مسلسل
و مغاول ساخت و جمیع ملک باز به تصرف نگذایند آشام و در آمد
غیر از کهرگانو و شهر ابود موقعی در دیپله ضبط عا کر نصرت
رابطه نماید و بنا بر شدت طغیان آب و عدم تردد اسب و
خیرگی مقامییر کار بجائی رسید که اگر شخصی از شهر ابود تا
کهرگانو بی بدرقه جمعی نمره داری جانب کوه رفتی صدای هلاکش
در گنبد فلاک پیچیدی و اگر کسی بی رفاقت فوجی تیر اندازی
سوی صحرا امید می بد ف سهام خون آشام استامی گشتی
مصوران قضا صورت واقعه غریب حیرت افزا بر لوده اختراع
کشیدند و کارکنان قدر کار نامه عجیب عبرت نهایر صفحہ ابداع
جاوایه دادند و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که از ابتدای ظهور
آدم علیه السلام تا این دم شکری مشتمل بر دود و از دوزخ سوار
بماده بسیار دارد و بازاریشمارتاشش ماده بدون غلبه خصم